قدس
رواق
ویژه‌فرهنگ‌ومعارف‌رضوی
| سال دوم | ویژه نامه ۴۴۰ |

نکته‌ها/حجت‌الاسلام محسن قرائتی
وظایف ما در برابر پیامبر اعظم (ص)
۲

برپایی محفل شعرخوانی در مسجد گوهرشاد
عرض ارادت «به رسم دعبل»
۴

مشارکت مردم مشهد در پویش «همه خادم‌الرضاییم»
حس خوب میزبانی از زائران امام رضا (ع)
۲

یک پژوهشگر حوزه حجاب و عفاف مطرح کرد
فضیلت زنان ایران باستان پوشیدگی بوده است
۳

دکتر مالک رحمتی، قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی تأکید کرد

بسیج ظرفیت‌های آستان قدس رضوی برای میزبانی شایسته از زائران

۴

محمدجواد مشهدی- عکس: رضوی

همزمان با آغاز هفته دفاع مقدس انجام شد

ادای احترام تولیت آستان قدس رضوی به مقام شامخ شهدا

همزمان با آغاز هفته دفاع مقدس تولیت آستان قدس رضوی با حضور بر مزار شهدای مدفون در بهشت ثامن حرم مطهر امام رضا(ع)، به مقام شامخ آنان ادای احترام کرد.

به گزارش آستان‌نیوز، حجت‌الاسلام والمسلمین احمد مروی عصر پنجشنبه با حضور در بهشت ثامن حرم مطهر رضوی در مراسم غبارروبی شهدای مدفون در بارگاه قدسی امام علی بن موسی الرضا(ع) شرکت و با قرائت فاتحه به مقام شامخ آنان ادای احترام کرد. در این مراسم، خادمان حرم مطهر امام رضا(ع) نیز همراه با تولیت آستان قدس رضوی مزار شهدا را با گلاب ناب محمدی شست و شو دادند.

در ساعات پایانی حیات حضرت ختمی مرتبت(ص) چه گذشت؟

عروج به سوی «رفیق اعلی»

محمدحسین نیکبخت

رسول رحمت در بستر خفته بود. بر پیشانی مبارکش، دانه‌های درشت عرق دیده می‌شد؛ از آغاز آن تب سوزان، چند روزی می‌گذشت. بیرون از خانه، اصحاب بی‌تابی می‌کردند اما اخباری که از آن خانه شنیده می‌شد، به هیچ وجه امیدوارکننده نبود؛ رسول‌خدا(ص) نمی‌توانست با کسی ملاقات کند و این برای کسانی که هر روز چهره متبسم او را می‌دیدند و از برکت حضور و بیانش برخوردار می‌شدند، خبر خوبی نبود. ساعات پایانی حیات خاتم‌المرسلین(ص) به سرعت سپری می‌شد و غیر از اهل بیت(ع) و خویشان آن حضرت، کسی نمی‌توانست به ملاقات برود. با این حال، تردد آن‌ها هم به خانه محدود شده بود تا رسول‌خدا(ص) بتواند دمی بیشتر بیاساید.

■ آن زمزمه غم‌انگیز

سکوت غم‌انگیز اتاق پیامبرخدا(ص) را، تنها زمزمه‌ای بغض‌آلود می‌شکست؛ فاطمه(س)، آن دُردانه پیامبر، کنار بستر نشسته بود و به آرامی اشک می‌ریخت و به صورت نورانی پدر که حالا از شدت تب بی‌رمق شده و چشم بر هم نهاده بود، می‌نگریست. زهرای اطهر(س) دردی عمیق را در دل احساس می‌کرد؛ دردی خارج از توان و تحمل نوعِ بشر، دردی که تنها حاصل ماتم و فراق نبود؛ او می‌دانست، آگاه بود که روزهایِ پیش رو، روزهایی خواهند بود که در محنت، نظیری نمی‌توان برایشان یافت؛ روزهای یتیمی یک امت و هجوم مصائب و خطراتی که جامعه نوپای اسلامی را تهدید می‌کرد، روزهای تهدید و غربت خاندان پیامبر(ع). فاطمه(س)، چشم به صورت نورانی پدر داشت که ناگهان سروده‌ای قدیمی به خاطرش آمد؛ شعری که ابوطالب در وصف برادرزاده‌اش سروده و یادآور خاطره‌ای شیرین بود. سال‌ها پیش هنگامی که رسول‌خدا(ص) در دوران خردسالی به سر می‌برد، خشکسالی عجیبی حجاز را فرا گرفت. البته این سرزمین اصولاً کم‌آب بود، اما در آن سال، بی‌آبی تشدید و حتی آب چشمه زمزم نیز به شدت کم شد. عبدالمطلب، جد بزرگوار پیامبر(ص) دست او را که کودکی حدوداً ۷ساله بود گرفت و نزدیک کعبه آورد، دستان خود را بلند کرد و از پروردگار خواست تا به حق این کودک، درهای رحمت آسمانی را باز کند و باران خود را نازل فرماید. هنوز ساعتی از این درخواست نگذشته بود که ابرهای باران‌زا، آسمان مکه را فرا گرفت و باران شروع به باریدن کرد. ابوطالب بعدها و در بیان فضائل شخصیت و جایگاه والای معنوی برادرزاده بزرگوارش، ضمن قصیده‌ای بلند، چنین سروده بود: «وَ أَبْيَضَ يُسْتَسْقَى ٱلْغَمَامُ بِوَجْهِهِ / ثِمَالُ ٱلْيَتَامَى عِصْمَةُ لِلْأَرَامِلِ»؛ چهره‌ای نورانی که به احترام آن، باران از ابر درخواست می‌شود، شخصیتی که پناه یتیمان و بیوه‌زنان است. فاطمه(س)، در حالی که اشک می‌ریخت، شروع به زمزمه شعر ابوطالب کرد.

■ دخترم، قرآن بخوان

لحظاتی بعد، رسول‌خدا(ص) چشمان مبارک خود را باز کرد. فاطمه(س) یک لحظه درد و غم را از یاد برد و به دیدگان مهربان پدر خیره شد. پیامبر(ص) چهره نورانی خود را به سوی دختر گرامی‌اش برگرداند، لبخندی زد و به آرامی فرمود: دخترم! این شعری است که عمویم، ابوطالب درباره من سروده، اما شایسته است که به جای آن قرآن بخوانی؛ آن گاه آیه ۱۴۴ سوره آل‌عمران را تلاوت فرمود: «محمد، جز پیامبری که پیش از او پیامبرانی آمده‌اند، نیست. اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا به آیین و روش گذشتگان خود بازمی‌گردید؟ هر کس به آیین گذشتگان خود بازگردد، به خداوند ضرری نمی‌رساند و پروردگار سپاسگزاران را پاداش می‌دهد». تلاوت این آیه، قلب فاطمه(س) را به درد آورد؛ آری، پدر خبر از رحلت قریب‌الوقوع خود می‌داد.

رسول‌خدا(ص) تاب دیدن این بی‌تابی را نداشت؛ دیدن اشک‌های فاطمه(س) برای رحمة‌للعالمین قابل تحمل نبود؛ با آرامی به دختر گرامی‌اش اشاره کرد تا نزدیک‌تر بیاید. فاطمه(س) گوش خود را به دهان مبارک پیامبرخدا(ص) نزدیک کرد، کسی نفهمید که پدر با دخترش چه می‌گوید، اما لحظاتی بعد، بر بی‌تابی فاطمه(س) افزوده شد و صدا به گریه بلند کرد. رسول‌خدا(ص) دوباره به او اشاره فرمود، این بار سخنان آهسته پدر با دختر، نتیجه‌ای متفاوت داشت؛ بر لبان زهرا(س) لبخندی شیرین نشست. بعدها و با اصرار اطرافیان، فاطمه(س) راز آن گریه و خنده را بازگو کرد: «بار اول پدرم فرمود که من با این بیماری از دنیا رحلت خواهم کرد و به همین دلیل سخت گریستم؛ اما بار دوم فرمود که از میان نزدیکانم، تو نخستین کسی هستی که به من خواهی پیوست و سبب لبخند من، این مژده فرخنده بود».

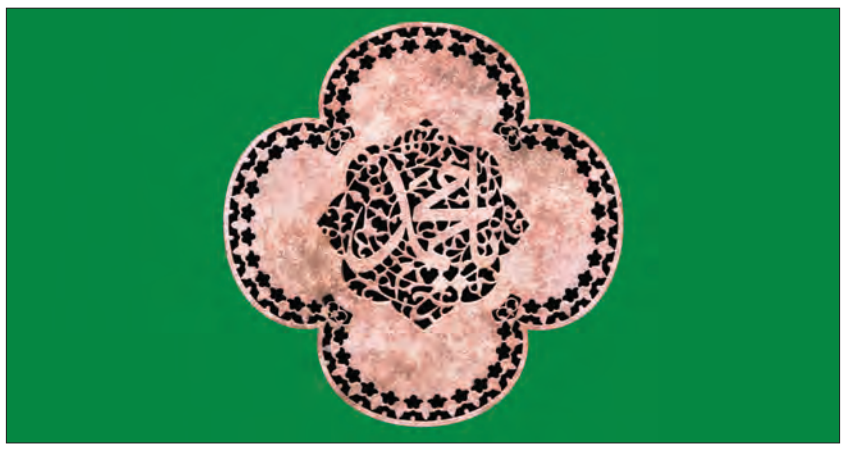

■ برادرم کجاست؟

لحظات عروج فرا رسید؛ پیامبرخدا(ص) چشم‌های مبارکش را گشود؛ فرمود: برادرم را صدا بزنید تا نزد من بیاید. علی(ع) خود را به کنار بستر پیامبر(ص) رساند. آن حضرت با کمک مولای متقیان(ع) از بستر برخاست. امام(ع) سرِ مبارک پیامبر(ص) را به سینه خود چسباند. علائم احتضار در صورت مبارک بهترینِ خلق ظاهر شد. فرشته الهی بر آن وجود مقدس نازل گردید و او را بین بهبودی و زیستن در این جهان و شتافتن به سرای دیگر مخیّر کرد؛ رسول‌خدا(ص) فرمود: «لا، الی رفیق الاعلی»؛ آن گاه روح بلندش به سوی ملکوت پرکشید.

شعر و شور

حماسه واژه‌ها؛ آیینه چهل سال شعر فارسی

همزمان با ایام سوگواری آخر ماه صفر، نهمین شب شعر «حماسه واژه‌ها؛ آیینه چهل سال شعر فارسی» با حضور جمعی از شاعران مطرح خراسان رضوی و کشور و دوستداران شعر آیینی در تالار نور مشهد برپا شد.

در این مراسم ناصر عرفانیان، ابوالقاسم جلیلیان مصلحی، جواد اسلامی، سیده کبری حسینی بلخی، محمدمهدی ناصری، مهدی آخرتی، رضا نیکوکار، مرضیه هاشم‌زاده، محمد خادم، محسن ظهوریان، ام‌البنین میرزایی، حمیدرضا نظری، حسن شیرزاد و ابوالفضل عصمت‌پرست سروده‌های رضوی خود را در قالب‌های مختلف به مناسبت بزرگداشت ایام پایانی ماه صفر به ویژه در سوگ شهادت انیس النفوس(ع) خواندند.

ابوالقاسم جلیلیان مصلحی، شاعر پیشکسوت مشهدی آغازگر شعرخوانی بود:

ای حرمت کعبه و میقات ما
تربت خوشبوی تو سوغات ما
کعبه اگر خاک تو گفتم، سزاست
چون حرمت عین حریم خداست
مشهد تو کعبه اهل یقین
پاک‌ترین نقطه روی زمین...

در ادامه رضا نیکوکار، شاعر اهل رشت نیز بندهایی از یک ترکیب‌بند را به پیشگاه حضرت رضا(ع) هدیه کرد:

با اینکه می‌رسم به تو و بار چندم است
قلبم برای دیدن تو در تلاطم است
در سینه‌ام شکسته اگر یک سبو چه باک
صدها دل شکسته فدای سر خُم است
آن قدر دل به عشق تو جاری شده است
که دریا شبیه قطره در این بی‌کران گم است
بیهوده نیست روز و شب این شهر روشن است
عشق تو آتشی است که در جان مردم است
اینجاست برکه‌ای که در آن غیر ماه نیست
این آستان عمارت خورشید هشتم است
این اشک‌ها که می‌چکد از چشم‌های ما
گفت و شنود ماست اگر بی‌تکلم است
چشمم دوباره خیره به آن گنبد طلاست
از رشت ذکر روی لبم یا رضا رضاست...

شعرخوانی ناصر عرفانیان نیز پایان‌بخش محفل حماسه واژه‌ها بود که این شاعر با چند رباعی فضای شب شعر را عطرآگین کرد:

آفاق زلال در خراسان شماست
اشراق سپیده در شبستان شماست
این طیف وسیع نور در ذات شفق
آینه‌ای از مهر درخشان شماست

آهو که زِ دیدن تو آرام گرفت
از هستی خود بار دگر کام گرفت
هر بی‌سر و سامان که تو را داد ندا
در سایه لطف تو سرانجام گرفت

هنر رضوی

استقبال گسترده زائر و مجاور از نمایش «آسمان هشتم»

اجرای نمایش «آسمان هشتم» با طراحی و تولید محمد برومند و کارگردانی رضا صابری، فرصتی شده برای عرض ارادت آن‌ها و جمعی از هنرمندان تئاتر مشهد که همچون دیگر خادمان مردمی، در روزهای آخر صفر میزبان زائران آقا باشند. «آسمان هشتم» که از ۲۷ شهریور ماه در جوار حرم مطهر روی صحنه رفته، روایتی است از روزهای تلخ آخر ماه صفر و ماجرای شهادت حضرت رضا(ع)؛ روایتی هر چند تلخ و دردناک، اما تماشایی و دلنشین، چرا که راهی است برای عرض ارادت هنرمندان و یادآوری تاریخ به زبان هنر. تماشایی بودن این خدمت را می‌توان در استقبال زائران و مجاوران از این نمایش نیز مشاهده کرد؛ استقبالی که با قطرات اشک آن‌ها همراه می‌شود و صحنه نمایش را به محفل سوگواری شهادت امام هشتم تبدیل می‌کند. تا جایی که نه فقط تماشاچیان، که بازیگران را هم به سوگی می‌نشاند که در نمایش‌نامه «آسمان هشتم» نوشته نشده، اما حس و حالی است نانوشته که از دل برمی‌آید و بر دل می‌نشیند. اثرگذاری زبان هنر را همه می‌دانند و به همین خاطر است که آستان قدس رضوی نیز با مشارکت شهرداری مشهد، اجرای نمایش «آسمان هشتم» را در فهرست برنامه‌های دهه آخر صفر قرار داده است. نمایش «آسمان هشتم» در شب‌های آینده نیز از ساعت ۲۰ میزبان زائران و مجاوران خواهد بود و اجرای آن تا پایان ماه صفر ادامه خواهد داشت.

نیمکت زندگی

کسی که عشق نداند ز زمره ما نیست

رقیه توسلی | استادم همیشه می‌گفت: «دل مثل جاروبرقیه. وقتی پُر شد دیگه نمیکشه!».

امروز دیدم چقدر من این شکلی‌ام. هر چه تقلا می‌کنم، روشن نمی‌شوم و کار نمی‌کنم. فقط هستم. فقط می‌خوانم و می‌بینم و فکر می‌کنم و هیچی. واقعاً همین مدلی. دیدم دلم پُر شده. پُر و خفه. گفتم این طوری نمی‌شود... باید کاری بکنم. آمدم اینجا. نماز جمعه. در جمع هزار بانو و مادر و همسر و دختری که با طمأنینه نشسته‌اند کنار هم. وارد مصلا می‌شوم و چشمم جایی را پیدا می‌کند کنار خانمی با چادر گلدار. با سلام و اجازه می‌نشینم. می‌بینم خانم سمت راستی، شانه‌هایش دارد می‌لرزد انگار. متأثر می‌شوم اما منتظر می‌مانم که خانم سمت چپی صدایم می‌کند. برمی‌گردم طرفش. مثل من ماسک زده. خواهش می‌کند به بغل دستی‌ام بگویم ایشان کارشان دارد. خواسته‌اش را انجام می‌دهم و متوجه می‌شوم مادر و دخترند. خیلی چیزهای دیگر هم متوجه می‌شوم. مثلاً اینکه دلم، چشمم، حواسم، گوشم مطلقاً دیگر به فرمان من نیستند و همه‌شان معطوف شده‌اند به جایی. معطوف دست چروکیده لاغری که لای چادرش را باز کرده و با تمنای دخترش دارد چند دانه قاب عکس را از بغلش می‌گذارد بیرون. سه قاب عکس. یکی جوان، دومی نوجوان و سومی هم تصویر مردی است میانه‌سال.

به صورت زن نگاه که می‌کنم، چشم توی چشم می‌شویم. خیلی پیر و مسن است. چادرش را می‌بندد و می‌گوید: حسن‌آقا حلال‌خور و اهل دین و پیغمبر بود. شوهرمُ میگم. توی چهل و هفت سال زندگی نشد یه اذون صبح زودتر ازش بیدار شم. پسراش که شهید شدن فقط شکرگزاری می‌کرد. می‌گفت قربان آقا امام حسین(ع) برم. هر روز همین حرفش بود به خداوندی خدا. خانم! من که دو تا پسر داشتم تقدیم کردم، نیاز باشه خودمم می‌ایستم جلو رو اجنبی و اغتشاشگر. پشت و پناه این انقلاب میشم. سه تا مرد خونه‌ام نرفتن که ببینم حالا به قرآن و مسجد و پلیس و چادر و پرچم بی‌حرمتی بشه. امروز با اینکه تازه دستمُ عمل کردم اومدم بگم ما جان‌نثار ایرانیم، فدایی قرآنیم... ما سرباز دین‌ایم تا ابد... .

إن الله يستحيي من العبد إن يرفع إليه يديه فيردهما خائبين.

خداوند از بنده شرم دارد که دست‌های خود را به‌سوی او بلند کند و آن را نومید باز گرداند.

نازه‌های نشر

اتفاقات پس از عاشورا در «دزد و شاهزاده»

رمان «دزد و شاهزاده» نوشته مجید ملامحمدی با موضوع اتفاقات پس از واقعه عاشورا توسط انتشارات کتاب جمکران منتشر شد.

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، انتشارات کتاب جمکران به‌تازگی رمان «دزد و شاهزاده» نوشته مجید ملامحمدی را با موضوع اتفاقات پس از واقعه عاشورا منتشر کرده است.

رمان «دزد و شاهزاده» نوشته مجید ملامحمدی با موضوع اتفاقات پس از واقعه عاشورا توسط انتشارات کتاب جمکران منتشر شد.

به گزارش خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، انتشارات کتاب جمکران به‌تازگی رمان «دزد و شاهزاده» نوشته مجید ملامحمدی را با موضوع اتفاقات پس از واقعه عاشورا منتشر کرده است.

«دزد و شاهزاده» رمان جدید این نویسنده که شخصیت اصلی آن پسری نوجوان به نام پیمان است، در مورد افرادی است که در واقعه عاشورا در مقابل امام حسین(ع) قرار گرفتند و با ایشان جنگیدند.

ماجرا از آنجا آغاز می‌شود که زرعه مأمور خشن و بی‌رحمی که با سربازان تحت فرمانش، جلو رودخانه فرات در کربلا ایستاده و برای چندمین بار نمی‌گذارد امام حسین(ع) و یارانش مشک‌هایشان را از آب گوارای آن پر کنند، مورد نفرین امام(ع) قرار می‌گیرد و پس از واقعه عاشورا دچار تشنگی شدیدی می‌شود و شب و روز از مرحم آب می‌طلبد؛ اما هربار که آب می‌آشامد، عطشش برطرف نمی‌شود و باز هم تشنه است. زرعه بر اثر اتفاقی عجیب، ناگهان به زمانه ما می‌آید و برای نوجوانی به اسم پیمان، وحشت و دردسر می‌آفریند. زرعه، پیمان را با زور به زمانه خود در کوفه می‌برد تا او را به عنوان غلام به این‌زیاد بفروشد و پولی برای درمان عطش خود بدست بیاورد. پیمان از دست زرعه می‌گریزد و در شهر کوفه، سرگردان می‌شود. او گرفتار کوفیان بی‌وفاست و به دنبال راه نجات تا اینکه...

در قسمتی از کتاب می‌خوانیم: «شکر خدا دست و پایم باز بود. اگر مهارت از خود نشان می‌دادم، می‌توانستم به‌راحتی از چنگ آن‌ها فرار کنم و خودم را در کوچه پس‌کوچه‌های کوفه گم و گور کنم. فکر بدی نبود. طفیل برای اینکه من را غلامی با شخصیت و پرارزش نشان دهد، دست و پایم را باز گذاشته بود. لابد عرب‌ها با دیدن من، با سر و وضعی که داشتم، جور دیگری رویم قیمت می‌گذاشتند و شکل دیگری من را از او می‌خریدند.

طفیل افسار اسب و الاغ‌ها را به دست غلام سیاه داد و با عتاب گفت: «این حیوان‌ها را ببر کنج سایه‌ای تا کار من تمام شود. زود باش سیاه نگون بخت و ابله. سپس مچ دست من را سفت گرفت و گفت: «با من بیا».

اصلاً به من فرصت ندادند تا با غلام سیاه حداحافظی کنم. فقط درعرض چند ثانیه‌ای که سرم را به عقب برگرداندم، دیدم او با غصه نگاهم می‌کند. با احتیاط دست خود را بلند کرد و برایم تکان داد. دلم لرزید. انگار او با نگاهش به من می‌فهماند که چه سرنوشت غمبار یا شومی در انتظارم است».

مجید ملامحمدی شاعر و داستان‌نویس ایرانی و عضو انجمن قلم ایران و انجمن نویسندگان کودک و نوجوان است. از ملامحمدی تا کنون بیش از ۵۰ اثر در زمینه داستان، شعر و پژوهش منتشر شده است.

رمان «دزد و شاهزاده» در ۲۹۲ صفحه و به قیمت ۱۰۰ هزار تومان از سوی انتشارات کتاب جمکران وارد بازار نشر شده است.

نکته‌ها

حجت‌الاسلام محسن قرائتی

وظایف ما در برابر پیامبر اعظم(ص)

وظیفه ما در برابر پیغمبر(ص) چیست؟ اولین وظیفه، ایمان است. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «انما المؤمنون» مؤمن واقعی کسی است که «آمنوا بالله و رسوله» (نور/۶۲). ایمان بیاورید، ایمان یا از طریق معجزه است یا از طریق جمع‌آوری قرائن یا از طریق خبرهایی که کتاب‌های آسمانی پیشین گفتند بعد از ما شخصی می‌آید به نام احمد و این صفات را دارد.

مسئله دوم اطاعت است. ممکن است کسی ایمان بیاورد ولی اطاعت نکند؛ مثلاً بگوید: پدرم را قبول دارم، ولی به حرفش گوش نمی‌دهد. عکس امام را می‌زند ولی خط امام را نمی‌رود. پیروی کنید. دو نفر سر آبیاری دعوایشان شد، نزد پیغمبر آمدند. حضرت حرف‌های هر دو را گوش داد و فرمود: حق با فلانی است. تا گفت حق با فلانی است، گفت: بله، فلانی فامیل توست، پارتی بازی کردی. طرفدار فامیلت رأی دادی. پیغمبر(ص) خیلی ناراحت شد، آیه آمد که این‌ها ایمان ندارند: «فلا و ربک لا یؤمنون» (نساء/۶۵) به خدا قسم این‌ها ایمان ندارند. کسی ایمان دارد که هرچه پیغمبر گفت، بگوید: چشم، اگر گفت این قرص را هر چهار ساعت بخور و این را ۶ ساعت این را هشت ساعت، چانه نمی‌زند و می‌گوید: چشم! اگر گفت: این قرص را دو تا بخور و این را نصف بخور و این را قبل و بعد از غذا، می‌گویی: چشم! چطور در برابر یک پزشک تسلیم هستی، چرا در مقابل خدا تسلیم نیستیم؟ پیروی کنیم. آقا نمی‌فهمم، خب نفهمیم! مگر بنا است همه چیز را بفهمیم. برگ انار باریک است، چرا؟ نمی‌دانم چرا. برگ انگور پهن است. چرا؟ با برگ انگور دلمه درست می‌کنند و نازک است. اصلاً ما چه چیزی بلد هستیم؟ اگر حرف، حرف دکتر است قبول می‌کنیم. شما وقتی مریض می‌شوی اجازه کامل به دکتر می‌دهی که شما را بیهوش و شکم شما را پاره کند، قیچی در اختیار جراح قرار می‌دهی، یک دستوری هم هست که باید بفهمیم. گاهی هم ممکن است نفهمیم، نمی‌فهمیم. و مکانیک دل اندرون ماشینت را ممکن است بیرون بریزد. شما هیچ غصه نمی‌خوری، آقا چه شدَ؟ مگر من مکانیک نیستم؟ کنار بایست! چطور شما ماشینت را در اختیار مکانیک و بدنت را در اختیار جراح قرار می‌دهی، یک دستوری هم هست که باید بفهمیم. گاهی هم ممکن است نفهمیم، نمی‌فهمیم.

همه خادم‌الرضاییم

مشارکت مردم مشهد در پوش «همه خادم‌الرضاییم»

حس خوب میزبانی از زائران امام رضا(ع)

امینیان-قمری | «فکر می‌کردم به عنوان یک مشهدی وظیفه‌ای در مقابل زائران ندارم و آن‌ها باید پیش از سفر به مشهد، خودشان فکر جای اسکانشان را کنند اما وقتی به سفر اربعین رفتم و میزبانی بی‌نظیر و از دل و جان عراقی‌ها را دیدم که درهای خانه‌هایشان به روی زائران باز بود، فکرم خیلی عوض شد؛ با خودم گفتم ما که همسایه امام رضا(ع) هستیم چرا نباید این‌طور باشیم؟» این را یکی از مجاوران امام رضا(ع) می‌گوید که امسال برای میزبانی و اسکان زائران امام رئوف پای کار آمده است.

زائران امام رضا(ع) شایسته احترام و سزاوار تکریم هستند و مجاوران امام رئوف هم میزبانی شایسته را یک رسالت برای خود می‌دانند، تا زائرانی که از راه‌های دور و نزدیک برای عرض ارادت و عزاداری به مشهدالرضا می‌آیند، زیارتی خاطره‌انگیز را تجربه کنند.

طی سال‌های اخیر در دهه پایانی ماه صفر و در جاده‌های منتهی به مشهد مقدس جلوه‌ها و صحنه‌های زیبایی از ارادت و عشق خدمتگزاران و زائران به ساحت مقدس اهل بیت(ع) خلق شده اما از آنجایی که براساس پیش‌بینی‌ها دهه آخر صفر امسال شاهد ورود حدود ۷ تا ۸ میلیون زائر خواهیم بود و سقف ظرفیت مکان‌های عمومی برای اسکان زائران ۶۰۰ هزار نفر اعلام شده، پویش‌های مردمی متعددی شکل گرفته و مجاوران و همسایگان باوفای امام رضا(ع) هم برای تأمین ظرفیت اسکان زائران، مسئولانه پای کار آمده‌اند.

■ **ساکن محله طلاب، میزبان زائران آقا**

خانم قربانی یکی از بانوان مشهدی ساکن محله طلاب است که برای میزبانی از زائران امام رضا(ع) در این ایام اعلام آمادگی کرده است. و که انگیزه‌اش را از این کار ثواب و خشنودی آقا امام رضا(ع) عنوان می‌کند، در ادامه با لحنی که سرشار از اشتیاق خدمت است، می‌گوید: سال‌های گذشته هم در مواقعی که تعداد زائران مشهد زیاد بود وقتی در حرم یا خیابان‌های اطراف، زائری می‌دیدم که برای اسکان به مشکل خورده، آن‌ها دعوت می‌کردم میهمان خانه ما باشند.

■ **۱۵ زائر دزفولی، میهمان خانواده قربانی**

این بانوی نیکوکار در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید: «ما امسال از واقع میهمان آقا امام رضا(ع) هستند و خدا را شاکرم افتخار خدمت به آن‌ها برایم فراهم شده. امشب هم میهمانان خانه ما ۱۵ زن و کودک دزفولی هستند و با فرزندانم مشغول مرتب کردن وسایل میزبانی هستیم.

■ **میهمان‌نوازی دانیال در محله پوسته‌زاده**

دانیال فتحی جوان ۳۰ ساله اهل مشهد از نیز سال‌های پیش زائرانی که برای بسیار کردن محل اقامت مشکل داشتند را برای اسکان به خانه دعوت می‌کرده تا با کمک مادرش خاطره خوشی از زیارت مشهد برای آن‌ها به جا بگذارد. وقتی در مورد انگیزه‌اش از این میزبانی می‌پرسم، می‌گوید: نیتم کمک به همنوعانی است که در شهر امام هشتم به حمایت ما نیاز دارند، چون مشهد یک شهر زیارتی است و ما جریانش با همه جا فرق می‌کند. دانیال که مسکن محله پوسته‌زاده است، می‌گوید: ما وسع مالی چندانی نداریم و همه دارایی‌مان همین خانه‌ای است که می‌توانیم آن را در خدمت زائران آقا بگذاریم تا غصه اسکان و جای خواب نداشته باشند.

■ **وقتی اسم امام رضا(ع) می‌آید...**

نگاهی به لیست افرادی که برای اسکان زائران دهه آخر صفر اعلام آمادگی کرده‌اند می‌اندازم؛ آقای عدالتیان شهروندی است که نام حسینیه است. شماره‌اش را می‌گیرم و درباره انگیزه‌اش از این کار می‌پرسم؛ با صدایی که صفا و صداقت همسایگی امام رئوف در آن موج می‌زند، پاسخ می‌دهد: «واقعیت اینکه ما روی پشت‌بام حسینیه چهار سوئیت ۶۰متری ساخته‌ایم و تصمیم گرفتیم با توجه به کمبودی که در زمینه مراکز اقامتی وجود دارد امسال میزبان زائران امام رضا(ع) باشیم؛ اصلاً وقتی اسم امام رضا(ع) وسط بیاید هرچه داشته باشیم در خدمت میهمانان آقا قرار می‌دهیم.

آقای عدالتیان ادامه می‌دهد: «راستش را بخواهید قبلاً با خودم فکر می‌کردم ما مشهدی‌ها وظیفه‌ای در مقابل زائران نداریم و افراد باید پیش از سفر به مشهد، فکر جای اسکانشان را کنند اما وقتی به سفر اربعین رفتم و میزبانی بی‌نظیر و از دل و جان عراقی‌ها را دیدم فکرم خیلی عوض شد، با خودم گفتم ما که همسایه امام رضا(ع) هستیم چرا نباید این‌طور باشیم؟»

■ **مشهد خانه توست...**

در منزل یکی دیگر از مجاوران هستیم تا برایمان روایتگر چونگی تحقق پویش‌های «همه خادم‌الرضاییم»، «همه‌محله‌ای امام رضا» و «مشهد خانه توست» باشد. او با بیان اینکه اهالی محله از انواع میوه تا کیسه‌های برنج و سایر مواد غذایی را برای میزبانی از زائران در اختیار آن‌ها قرار داده‌اند، می‌گوید: اینجا شرایط اسکان برای زائران فراهم است و همه‌محله‌ای امام رضا بیشتر پیشقدم شده‌اند. ما به پشتوانه این همدلی و همت مشهدی‌ها در بحث اطعام، تلاش می‌کنیم میزبانی در شأن و خوبی از زائران داشته باشیم.

میزبان که اولین بار است در این پویش شرکت کرده بیان می‌کند: امیدوارم با کمک دخترم که قرار است از شهرستان بیاید بتوانیم میزبانی خوبی از زائران داشته باشیم.

او حس و حالش را این‌طور توضیح می‌دهد: حس خوبی دارم اما نمی‌توانم این حس خوب را توصیف کنم، تا به حال چنین حس و حالی نداشته‌ام و خوشحالم توفیق نصیبم شده تا از زائران امام مهربانی با ام رضا پایانی ماه صفر میزبانی کنم.

■ **قدردانی از میزبان یک دیسه متبرک**

صحبت‌های میزبان که پایان می‌یابد نوبت به تجلیل از او توسط بانوانی که از آستان قدس، استانداری، شهرداری و مکتب نرجس آمده‌اند می‌رسد. یک دیسه متبرک از آستان قدس رضوی توسط بانویی که از مکتب نرجس آمده به میزبان اهدا می‌شود.

همکلامی با میزبانان زائران امام رضا(ع) دقیقاً مثل زائران پیاده حس و حال خوبی به آدم می‌دهد.

میزبانانی که خیلی از آن‌ها تازه از اربعین برگشته‌اند و در حال دارند خانه و کاشانه‌شان را برای میزبانی از زائران پیاده امام آب و جارو و مهیا می‌کنند که انگار عهدشان را با امام رضا(ع) برای میزبانی از زائرانش در همان گام برداشتن در مسیر نجف تا کربلا بسته‌اند.

سیره پیامبر اعظم(ص) برای مقابله با جبهه باطل چه ویژگی‌هایی داشت؟

پیامبر رحمت، رسول استکبارستیزی

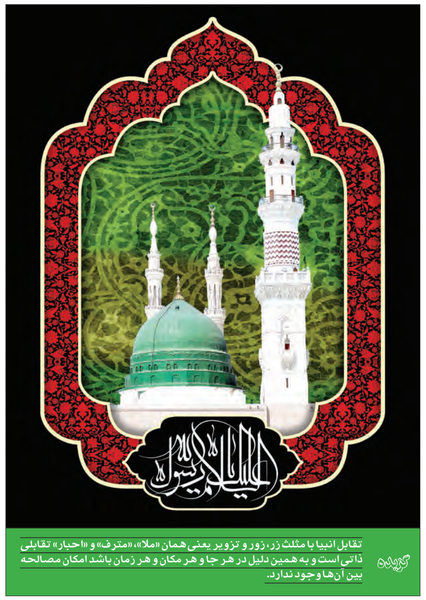

تقابل انبیا با مثلث زر، زور و تزویر یعنی همان «ملا»، «مترف» و «احبار» تقابلی ذاتی است و به همین دلیل در هر جا و هر مکان و هر زمان باشد امکان مصالحه بین آن‌ها وجود ندارد.

حجت‌الاسلام محمدتقی قادری | بیست و هشتم ماه صفر روز رحلت پیامبر گرامی اسلام(ص)، فرصت و توفیقی برای آن دسته از ارادتمندانی است که در مقام بالابردن سطح معرفت و آگاهی خویش درزمینه سیره عملی حضرت هستند. یکی از مؤلفه‌های سیره عملی رسول‌الله(ص) که هزینه سخت و سنگینی برای آن در دوره ۲۳ساله بعثت پرداخته شده، «استکبارستیزی» است. تحلیل جامع و همه‌جانبه این سیره در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که چند نکته کلیدی به‌درستی توضیح داده شود.

■ **رویارویی با باطل در ۳ جبهه متفاوت**

به‌عنوان‌نخستین نکته باید این مسئله را در نظر داشت که رسول خاتم در سه جبهه در حال رویارویی بوده‌اند. نخستین جبهه که در قرآن کریم از آن به «ملا» یاد شده، به معنای حاکمیت سیاسی قلدران و زورگویانی همچون نمرود، فرعون، ابوجهل و ابوسفیان است که با در اختیار داشتن ابزار قدرت هیچ مخالفی را تحمل نکرده و در برابر منطق و استدلال انبیا از زور و خشونت فیزیکی استفاده می‌کردند؛ از این رو قرآن در گزارش خود در آیات ۵۸ تا ۱۲۸ سوره اعراف از نمونه‌هایی از تقابل این جبهه باطل در برابر انبیایی چون هود، شعیب، صالح و موسی گزارش می‌دهد که آنان با استفاده از ابزار زور گرفتن زنان کوتاهی همچون نمرود، ابوجهل و ابولهب در زمان رسول اعظم(ص) نیز همین شیوه را پیش گرفته بودند. جبهه دوم، غول اقتصادی است که قرآن از آن با عنوان «مترفین» نام می‌برد که در لجنزار حرام‌خواری فرو رفته بودند و همراه با ملا در برابر جبهه حق به مقابله برمی‌خاستند. آیات ۷۶ تا ۸۱ سوره قصص، قارون را که پسر دایی یا پسر خاله موسی بود به عنوان نمونه‌ای ذکر می‌کند که در برابر موسی ایستاد و تا نابودی خود پیش رفت.

سومین جبهه، راهبر، ربان و عالمان فاسد چون کعب‌الاحبار و ابوهریره هستند، چرا که آنان با قضاوت و حکم به ناحق دادن و بهشت‌فروشی کردن دم و دستگاهی به راه انداخته بودند و دستشان در دست جبهه اول و دوم قرار داشت و تا قبل از ظهور رسول اعظم(ص) برای مقابله با جبهه باطل، نقش ایفا می‌کردند.

راهبردهای پیامبر(ص) برای مقابله با جبهه زر، زور و تزویر

سومین نکته در خصوص مؤلفه‌های استکبارستیزی انبیا توجه به این مسئله است که تقابل انبیا با مثلث زر، زور و تزویر یعنی همان «ملا»، «مترف» و «احبار» تقابلی ذاتی است و به همین دلیل در هر جا و هر مکان و هر زمان باشد امکان مصالحه بین آن‌ها وجود ندارد. این تقابل چند علت دارد که مهم‌ترین آن چند نشدن این دو به‌واسطه ویژگی‌های ذاتیشان است. طبیعی است جبهه انبیا به منزله نور و سفیدی و جبهه باطل به مثابه تاریکی مطلق هیچ‌گاه با هم قابل جمع نیستند، همان‌طور که عدالت و قسط مطلق بودن جبهه رسولان الهی با ظلمت مطلق جبهه مقابلش هم‌دیگر را نفی می‌کنند.

نکته چهارم ناظر به راهبرد رسول خدا(ص) در مقابل روش‌های پیچیده و متکثر در بند کشاندن پابرهنگان و مستضعفان توسط جبهه باطل است. نخستین راهکار مقابله با سه جبهه خودبرترین و مستکبر، «خودباوری و اعتماد به نفس» در جبهه حق و مستضعفان است، چرا که یکی از روش‌های غلبه مستکبران بر توده مردم و به استضعاف کشیدن آنان، تلقین این مطلب است که توده مردم بدون تکیه بر ثروتمندان، صاحب‌منصبان و قدرتمندان قادر به ادامه حیات نیستند. پیامبران الهی در برابر این سیره مستکبران، همواره بر توان درونزای مردم توجه دارند. ازهمین رو قرآن کریم خطاب به کسانی که در جبهه حق قرارداردند، می‌گوید: «ولاتهنوا و لاتحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین».

دومین راهکار در استکبارستیزی از منظر قرآنی «برخورد تهاجمی و طلبکارانه» با مستکبران است، چراکه مستکبران همانند آن گرگ و حیوانی هستند که هر گاه‌به او حمله کنی عقب می‌نشیند و هرگاه بگریزی در پی تو می‌دود. وجود این روحیه در مستکبران، اقتضا می‌کند مردم مستضعف همواره در برابر آنان موضعی تهاجمی اختیار کنند تا آنان زمینه پیشروی نیابند.

سیره و منشی همه پیامبران و رسول گرامی اسلام نیز در برخورد با مستکبران، سیره‌ای تهاجمی بوده است. «جمله مسلمان شوید تا در سلامت باشید» در نامه‌های آن حضرت به قیصر روم، پادشاه مصر و نجاشی دوم و پادشاه یمامه نیز به چشم می‌خورد که حکایتگر از موضع بالا و تهاجمی برخورد کردن با مستکبران است.

سومین راهکار در استکبارستیزی «شکیبایی و پایداری» و نیز «اعتماد به وعده‌های الهی» است و هرگاه در جبهه حق این دو اصل شکل گرفت نصرت و پیروزی محقق شد و جبهه استکباری هزیمت و شکست سختی را متحمل شد. از همین رو قرآن کریم دو اصل استقامت و وعده الهی را به عنوان راهبرد در مقابله با استکبار در پیش روی مسلمین قرار می‌دهد.

چهارمین راهکار در استکبارستیزی و مقابله با سلطه‌جویان «تحقیر مستکبران» و به هیچ انگاشتن «شکوه دروغین» آنان است. چراکه تفاوت مستکبران و مستضعفان در این است در معادلات و محاسبات مستکبران داشتن امکانات مالی و تسلیحاتی زمینه‌ساز هرگونه پیروزی بر مستضعفان است، نصرت و امداد الهی در این محاسبات راه ندارد، ولی در مقابل، مستضعفان هرچند برای امکانات مالی و تسلیحاتی در برخورد قاطع با دشمن ارزش قائل‌اند ولی نصرت الهی را فراتر از امکانات می‌دانند. از همین رو قدرت و شکوه ظاهری مستکبران را کف روی آب دانسته و آن را به سخره می‌گیرند و همین تحقیر زمینه شکست مستکبران را فراهم می‌کند. از همین رو نوح خطاب به قومش می‌گوید: «ای قوم من، اگر مقام و یادآوری من به آیات الهی بر شما سنگین و تحمل‌ناپذیر است (هر کار از دستتان ساخته است کنید) من بر خدا توکل کرده‌ام، فکر و قوه و قدرت خود و خدایانتان را یک جا گرد آورید تا هیچ چیز بر شما پوشیده نماند، پس اگر می‌توانید به حیات من پایان دهید و هیچ مهلتم ندهید».

راهکار پنجم بسیج کردن «پابرهنگان و مستضعفان» است چراکه تجربه تاریخی نشان می‌دهد پایگاه اصلی همه انبیا و نهضت‌های توحیدی، فقرا و محرومان بوده‌اند که اینان بیشترین آسیب اقتصادی و معنوی را از مستکبران خورده‌اند و زخمی از آنان بر سینه دارند، از همین رو مستضعفان سخاوتمندانه از جانشان هزینه کرده‌اند تا مستکبران را از اریکه قدرت پایین آورده و نهضت توحیدی را پیروز کنند. از همین رو راهبرد قرآنی در مقابله با استکبار، حمایت از مستضعفان است که می‌گوید: «و مالکم لاتقاتلون فی سبیل الله والمستضعفین من الرجال و النساء...».

ششمین راهکار در استکبارستیزی و مقابله با سلطه‌طلبان «وحدت و انسجام» است، چراکه شگرد و راهبرد سلطه‌طلبان ایجاد تفرقه و تشتت بین پیکارگران و سرگرم کردن آنان با خودشان است؛ به همین دلیل رسول خدا(ص) با ورود به مدینه عقد اخوت بین مهاجر و انصار بست و با چنین اتحادی توانست پایگاه اصلی دشمن را که مکه بود فتح کند. هفتمین راهکار «رهبری نهضت» است که باید سه مشخصه‌ای را که پیشتر اشاره شد نداشته باشد، یعنی «اهل مناصعه»، «اهل مضارعه» و «اهل اتباع المطاع» نباشد.

رسول‌الله(ص) با ویژگی‌های سه‌گانه رهبری نهضت توحیدی راه عهده داشت که در مدت حدود ۲۳ سال از بعثت با همه فشارها و جنگ‌ها هرگز روی اصول با کفار و مستکبران به ساخت و پاخت و معامله ننشست.

دیدگاه

یک پژوهشگر حوزه حجاب و عفاف مطرح کرد

فضیلت زنان ایران باستان پوشیدگی بوده است

حجت‌الاسلام ضرابی گفت: علاوه بر بیان شریف قرآن، سیره حضرت زهرا(س)، زینب کبری(س) و همسران ائمه(ع) و دیگر زنان اهل ایمان که در متون تاریخی و روایی ما شیوه پوشش آن‌ها بیان شده، بی‌شک همان حجاب مدنظر اسلام است.

به گزارش شبستان، پوشش بانوان در اسلام یک اصل تعبدی نیست، بلکه مصلحت‌ها و حکمت‌هایی دارد؛ از جمله زن مانند مرد، حوائج و نیازمندی‌هایی دارد که برای تأمین آن، ناگزیر باید از محیط خانه خارج شود تا بتواند آن‌ها را فراهم سازد. مطابق شرایطی که در کتاب‌های فقهی و حدیثی برای حضور زن در جامعه برای تأمین نیازها و شرکت در نمازهای عیدفطر، عید قربان، نماز جمعه و جماعت تجویز شده مشخص می‌شود حجاب برای خروج زن از محیط خانه، تشریع شده است. با شرکت زن در فعالیت‌های عبادی، سیاسی و اجتماعی و دفاع از حقوق شخصی، تعلیم و تعلم رعایت حجاب واجب می‌شود تا کامیابی‌ها منحصر در محیط خانه شود و محیط خارج تنها برای کار و فعالیت باشد. خبرگزاری شبستان با حجت‌الاسلام دکتر «ایمان ضرابی»، پژوهشگر و استاد حوزه و دانشگاه در همین خصوص گفت‌وگویی انجام داده که در ادامه می‌خوانید.

■ **با توجه به اینکه جناب‌عالی در خصوص پوشش زن تحقیقات وسیعی داشتید و در زمینه حجاب زن کتابی هم نگاشته‌اید نظر شما در مورد مسئله حجاب چیست؟**

بنده حدود ۱۰ سال پیش کتابی درباره مسئله حجاب با عنوان نگاهی نو به مسئله حجاب نوشتم که البته به دلیل مسائل مالی چاپ، هنوز منتشر نشده ولی تحقیقات وسیعی در خصوص مباحث مرتبط فقهی و قرآنی در این زمینه انجام شده است. اما درباره پرسش شما اجازه دهید مقدمه‌ای را عرض کنم؛ یک تصوری اسلامی است و اساساً پایه‌گذار آن هم اسلام بوده و پیش و پس از اسلام در بین گذشتگان و پس از اسلام کسی قائل به حجاب نبوده و نیست؛ این تصور یک نگاه غیرمحققانه است. اجازه دهید به عنوان نمونه مثالی عرض کنم؛ جناب فردوسی در داستان بیژن و منیژه وقتی می‌خواهد زن ایرانی را معرفی کند از زبان منیژه این گونه توصیرسازی می‌کند:

منیژه منم دخت افراسیاب
برهنه ندیده تنم آفتاب
همه دخت توران پوشیده روی
همه سرو بالا همه مشک بوی

یا این مثال کاملاً می‌شود فهمید فضیلت زن در ایران پهناور گذشته، پوشیده داشتن تن از چشم نامحرمان بوده و زن ایرانی از گذشته اصیل، نجیب و با حیا معرفی شده و مقوله حجاب تنها منحصر در دیده‌اند اسلام نیست. اما از نگاه اسلام که پرسش شما بوده، باید عرض کنم حجاب را باید از دو منظر تکلیف؛ منظر شخصی و منظر اجتماعی. در منظر شخصی به خود اشخاص مربوط است و نمی‌شود در این خصوص حرفی زد، چرا که شاید یک زن در حریم خانه و اقوام خود می‌خواهد حجاب را که در احکام فقهی آمده رعایت کند یا نه، آن به خودش مربوط است؛ اما بحث زمانی گسترش پیدا می‌کند که بخواهیم حجاب را از منظر اجتماع مورد بررسی قرار دهیم، اینجا دیگر حد و مرزهای فقهی جنبه عملی پیدا می‌کنند و پای قوانین امنیت اجتماعی و صیانت از کرامت اجتماعی زن به میان می‌آید. همچنین برای پیشگیری از انحراف جوانان و... مثالی عرض کنم که برای همه مرد ملموس است و آن هم همین محدودیت‌های اجتماعی بود که در ایام کرونا برای همه مردم قائل شدند. این محدودیت‌ها برای رسیدن جامعه به سلامت جسمی بوده، اگر چه شاید از نگاه عده‌ای این محدودیت‌ها مسخره بوده و در منزل و میهمانی‌ها رعایت دستورالعمل‌ها را نمی‌کردند اما وقتی وارد اجتماع می‌شدند، همه می‌بایست به قانون پایبند می‌شدند.

■ **گفته می‌شود در قرآن حجاب فقط منحصربه زنان و دختران پیامبر(ص) بوده نه برای دیگر بانوان؛ آیا این مطلب صحیح است؟**

سؤال خوبی است؛ این مطلب درست نیست، خداوند در آیه ۵۹ سوره احزاب این‌طور می‌فرماید: «یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُل لِّأَزْوَاجِکَ وَبَنَاتِکَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلَابِیبِهِنَّ ذَٰلِکَ أَدْنَیٰ أَن یُعْرَفْنَ فَلَا یُؤْذَیْنَ وَکَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِیمًا»؛ ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو روپوش‌هایشان را به خود بپیچند و به‌خود بگیرند؛ این مناسبت‌تر و نزدیک‌تر به شناخت ایشان است که اذیت نشوند و خدا آمرزنده مهربان است. همان طور که می‌بینید در کنار زنان و دختران پیامبر(ص) که الگوی جامعه اسلامی هستند به زنان مؤمنه هم اشاره دارد.

در ثانی از نگاه عقلی آیا فقط زنان پیامبر(ص) می‌توانند مورد تعرض قرار گیرند و دیگر زنان مورد تعرض هوسرانان قرار نمی‌گیرند و آیا زنان پیامبر(ص) از حیث زن بودن چیزی بیش و کم از زنان دیگر دارند؟ اتفاقاً با مطالعه تاریخ اسلام و سیره زنان شاخص اهل ایمان کاملاً می‌شود دریافت آن‌ها هم مقید به حدود پوشش شرعی بوده‌اند و این منحصر به زنان و دختران پیامبر(ص) نبوده است.

■ **حجاب مورد پسند از نظر اسلام به چه حجابی گفته می‌شود؟**

حجاب مورد پسند اسلام را خود قرآن برای ما بیان داشته است؛ در آیه ۳۱ سوره مبارکه نور فرمود: «ای پیامبر به زنان با ایمان بگو چشم‌های خود را (از نگاه هوس‌آلود) فروگیرند و دامان خویش را حفظ کنند و زینت خود را جز آن مقدار که نمایان است آشکار ننمایند و اطراف روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند (تا گردن و سینه و آن پوشانده شود) و همین طور که اشاره شد علاوه بر بیان شریف قرآن، سیره حضرت زهرا(س)، زینب کبری(س) و همسران ائمه(ع) و دیگر زنان اهل ایمان که در متون تاریخی و روایی ما شیوه پوشش آن‌ها بیان شده، بی‌شک همان حجاب مدنظر اسلام است که موجب حفظ جایگاه و حریم زن می‌شود.

آگهی تجدیدحدودتخصاصی
حوزه ثبتی سیرواز

پیروآگهی تجدیدحدود قبلی که به موجب مقررات ماده۱۲ قانون ثبت منتشر گردیده اینک به جلب در خواست واصله مستنبطه ماده مذکور وماده۱۶ آیین نامه قانون ثبت تجدیدحدود یکقسمت از املاک واقع در بخش۸/۱سیرواز حوزه ثبتی این واحدمنتج زیرمیباشد.

بخش۸/۱سیرواز-پلاک۳-اصلی-اراضی ضامن آباد

۱۵ قرعی جداشده از یک قرعی -شنقاذک یکباب ساختمان -محدودیوری خوشمردان فرزند قاسم

تاریخ تجدیدحدودبشماره۱۴۰۱۰۷۲۵ ساعت:صبح تاریخ انجام تجدیدحدود:

لذابه موجب ماده۱۴ قانون ثبت لذاکلیه ماحصل املاک ومجاورین شماره های فوق الذکر وبسیله این آگهی اخطار میگردد که درروزساعت مقرربالاازمحل حضوربهمراه رسانیدچنانچه هریک ازمعامله ازاملاک یانمایندیه قانونی آنهادرموقع مقرخاضرنباشندمطابق مادهذ۱قانون مزبورملک موردآگهی باحدودانتظام ازطرف مجاورین تجدیدحدودانجام واعتراضات مجاورین نسبت به حدودحقوق ارتفاقی وتراضحاصل املاک که درموقع مقرحاضرنبوده اند مطابق ماده۱۲قانون ثبت فقط با۲روزتاریخ تجدیدحدودبدرفته خودخودبرای تجدیدحدوداجرای تبصره۲ماده واحده قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سندرسمی مصوب۱۳۵۲ تاریخ انتشارنخست تسلیم اعتراض به اداره ثبت طرف یکماه بعدازتاریخ انتشاراول نوبت دوم ۱۴۰۱/۰۷/۰۲ تاریخ انتشارنوبت اول ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

علی آب باریکی رئیس اداره ثبت اسناد و املاک سیرواز

آگهی تجدیدحدودتخصاصی
حوزه ثبتی سیرواز

پیروآگهی تجدیدحدود قبلی که به موجب مقررات ماده۱۲ قانون ثبت منتشر گردیده اینک به جلب در خواست واصله مستنبطه ماده مذکور وماده۱۶ آیین نامه قانون ثبت تجدیدحدود یکقسمت از املاک واقع در بخش۸/۱سیرواز حوزه ثبتی این واحدمنتج زیرمیباشد.

بخش۸/۱سیرواز-پلاک۳-اصلی-قلعه نوریان

۲۶ قرعی جداشده از ۵۲۶ قرعی -شنقاذک یکقطعه زمین مزروعی -حسن جوادی طلب -فرزند مهدی

تاریخ تجدیدحدود۱۴۰۱۰۷۲۶ ساعت:صبح انجام تجدیدحدود:

لذابه موجب ماده۱۴ قانون ثبت لذاکلیه ماحصل املاک ومجاورین شماره های فوق الذکر وبسیله این آگهی اخطار میگردد که درروزساعت مقرربالاازمحل حضوربهمراه رسانیدچنانچه هریک ازمعامله ازاملاک یانمایندیه قانونی آنهادرموقع مقرحاضرنباشندمطابق مادهذ۱قانون مزبورملک موردآگهی باحدودانتظام ازطرف مجاورین تجدیدحدودانجام واعتراضات مجاورین نسبت به حدودحقوق ارتفاقی وتراضحاصل املاک که درموقع مقرحاضرنبوده اند مطابق ماده۱۲قانون ثبت فقط با۲روزتاریخ تجدیدحدودبدرفته خودخودبرای تجدیدحدوداجرای تبصره۲ماده واحده قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سندرسمی مصوب۱۳۵۲ تاریخ انتشارنخست تسلیم اعتراض به اداره ثبت طرف یکماه بعدازتاریخ انتشاراول نوبت دوم ۱۴۰۱/۰۷/۰۲ تاریخ انتشارنوبت اول ۱۴۰۱/۰۶/۱۹

علی آب باریکی رئیس اداره ثبت اسناد و املاک سیرواز

آگهی موضوع ماده ۴ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

آگهی موضوع ماده ۴ قانون و ماده ۱۳ آیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی برابر رای شماره ۰۲۰۰۰۱۰۳-۱۴۰۱۶۰۳۰۷۰۲۰۰۰۸۵ هیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک ماه و سلطان تصرفات مالکانه بلامعارض متقاضی اعلام مجدد گهو

الا فمن زاره فی غربته غفر الله ذنوبه ما تقدم منها و ما تأخر

آگاه باشید کسی که او(امام رضا(ع)) را در حال غربت زیارت کند، خداوند گناهان گذشته و آینده او را می‌بخشد.

عرض ارادت «به رسم دعبل»

خبر امروز

چند سال است که شاعران اهل بیتی کشور در محفلی ویژه دهه پایانی ماه صفر در حرم مطهر رضوی دور هم جمع می‌شوند و شعرخوانی می‌کنند. نخستین دوره این محفل ادبی ۲۳ آبان سال ۱۳۹۶ در شبستان گرم مسجد گوهرشاد با حضور خدام بارگاه منور رضوی و علاقه‌مندان به ادبیات ولایی برگزار شد و شاعرانی از مشهد، قم، زنجان، تبریز و... در آن شعرخوانی کردند. این آیین در مناسبت‌های مختلف با حضور شاعران پیشکسوت و جوان کشور در راستای ایجاد فضایی معنوی برای زائران و مجاوران این آستان مقدس و ترویج شعر آیینی به ویژه شعر رضوی برگزار می‌شود. امسال نیز همزمان با ایام پایانی ماه صفر محفل «به رسم دعبل» با حضور شاعران آیینی کشور از جمله محمدجواد غفورزاده (شفق)، محمد نیک، سیدابوالفضل مبارز، سید محمدرضا یعقوبی آل و... هر شب پس از اقامه نماز مغرب و عشا در ایوان مقصوره مسجد گوهرشاد و رواق دعبل حرم مطهر رضوی برقرار است و شاعران شعرهای خود را در رثای اهل بیت(ع) به ویژه نبی مکرم اسلام(ص)، امام حسن مجتبی(ع) و حضرت رضا(ع) قرائت می‌کنند.

آخر صفر

عزاداری در «حسینیه حرم»

در سالروز رحلت جانسوز رسول گرامی اسلام و شهادت امام حسن مجتبی(ع) و امام رضا(ع)، آستان قدس رضوی با طراحی ویژه برنامه «حسینیه حرم» میزبان دسته‌ها و هیئت‌های مذهبی سراسر کشور است. این مراسم تا ۵ مهر هر شب پس از نماز مغرب و عشا در رواق امام خمینی(ره) و صحن‌های جمهوری، غدیر، قدس و امام حسن مجتبی(ع) حرم مطهر رضوی برپا می‌شود و تا ۲ بامداد پذیرای زائران و عزاداران است.
نوجوانان نیز در قالب ویژه برنامه «ابناالرضا» از یکم الی پنجم مهر و از ساعت ۱۶ به مدت یک ساعت در صحن قدس اجرای برنامه خواهند داشت. مراسم عزاداری و سوگواری «هیئت کبوتران رضوی» نیز همه روزه از ساعت ۸ در رواق کودک ویژه خردسالان برگزار می‌شود.

دکتر مالک رحمتی، قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی تأکید کرد

بسیج ظرفیت‌های آستان قدس رضوی برای میزبانی شایسته از زائران

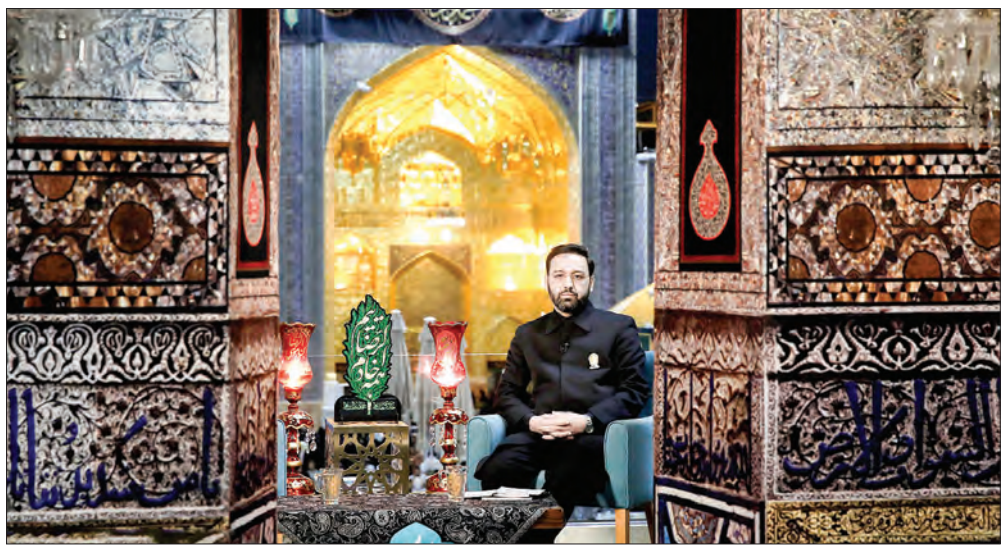

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی با اشاره به تأکیدات تولیت این آستان مقدس بر تسهیل زیارت زائران دهه آخر صفر و تأمین نیازهای آن‌ها گفت: تمامی ظرفیت‌های آستان قدس رضوی برای میزبانی شایسته از زائران این ایام بسیج شده و برنامه‌ریزی‌های لازم از ماه‌های گذشته آغاز و با همکاری و تعامل دستگاه‌های اجرایی، شرایط مناسبی برای تحقق این مهم فراهم شده است.

■ **ارائه بهترین خدمت به زائران**

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی گفت: ارائه بهترین خدمت به زائران، هدف متعالی ما در این ایام است و برای تحقق آن نیازمند همفکری و هم‌افزایی با مدیران ارشد ملی و استانی بودیم که این مهم به بهترین شکل محقق شده و با همدلی، هم‌افزایی و برنامه‌ریزی صورت گرفته در استان امیدواریم در دهه آخر ماه صفر امسال، خادمان شایسته‌ای برای میلیون‌ها زائر امام رضا(ع) باشیم.
دکتر مالک رحمتی افزود: در این راستا اقدام‌های لازم در پنج محور امنیت، حمل و نقل، اسکان، تغذیه و زیارت تعریف شده که در محور نخست با همکاری دستگاه‌های امنیتی، نظامی و انتظامی استان، امنیت لازم برای تشرف زائران ایجاد شده است تا بتوانند در شرایط مناسبی به زیارت مشرف شوند.
وی ادامه داد: در محور دوم نیز با توجه به تجربه‌های سال‌های گذشته و آسیب‌شناسی کاستی‌های موجود در تأمین حمل و نقل زائران از شهرها و استان‌های مختلف به مشهدالرضا(ع) و بازگشت آن‌ها، پیگیری‌های خوبی صورت گرفته و نهادهای متولی در سطح استان، ظرفیت لازم را ایجاد کرده‌اند و امیدواریم در این زمینه نیز مشکلی نداشته باشیم.

■ **نهضت تأمین اسکان**

قائم مقام تولیت آستان قدس رضوی تصریح کرد: محور سوم، مسئله مهم اسکان زائران عزیز است که در این خصوص نهضت بزرگی در استان شکل گرفت و دستگاه‌های اجرایی ظرفیتی معادل ۶۰۰ هزار نفر اسکان را برای میزبانی از زائران مهیا کردند، ضمن آنکه جمعی از مردم مشهد نیز با مشارکت در پویش میزبانی و برای تحقق شعار همه خادم الرضاییم، خانه‌های خود را برای اسکان زائران در اختیار خواهند گذاشت.
رحمتی افزود: در حوزه تغذیه نیز دستگاه‌های متولی اقدام‌های لازم را انجام داده‌اند تا کالاهای اساسی به وفور در دسترس باشد و زائران و مجاوران از این نظر نیز با کمبودی مواجه نباشند.
وی ادامه داد: در حوزه زیارت که وظیفه آن بر عهده آستان قدس رضوی است نیز تحقق زیارت آسان و متعالی در دستور کار قرار گرفت و در این راستا تمام ظرفیت‌های مجموعه بسیج شده و برنامه‌هایی در سه بخش در حال اجراست که به این منظور، ده‌ها هزار خادم و خادمیار رضوی پای کار آمده‌اند و با همت آن‌ها و برنامه‌ریزی انجام شده، شرایط بسیار خوبی برای میزبانی از میلیون‌ها زائر امام رضا(ع) فراهم شده است.

■ **حرم، حریم حرم و سطح شهر مشهد**

رحمتی با تشریح این برنامه‌ها اظهار کرد: بخش نخست مربوط به اقدام‌های آستان قدس در داخل حرم مطهر است که مهم‌ترین و اصلی‌ترین حوزه خدمتی ما خواهد بود و تلاش شده با اجرای بیش از ۱۰۰ برنامه معنوی، زیارتی و فرهنگی برای اقشار و گروه‌های مختلف، امکان زیارت دلنشین برای زائران فراهم شود.
وی افزود: بخش دوم مربوط به حریم حرم مطهر است که در این راستا، آستان قدس رضوی با همکاری مردم، موکب‌های میزبانی را در پیرامون حرم مطهر برپا کرده است که خدمات مختلفی همچون پذیرایی، اسکان، معرفت‌افزایی و خدمت سلامت را در دستور کار دارند و در خدمت زائران عزیز خواهند بود.
رحمتی گفت: در بخش سوم نیز سطح شهر مشهد مد نظر بوده و علاوه بر اقدام‌هایی همچون پشتیبانی از موکب‌های مردمی نقاط مختلف مشهد، تمام ظرفیت آستان قدس رضوی در نقاط مختلف شهر از جمله زائرشهر، زائرسرا، مؤسسه تربیت بدنی و باغ‌اردوگاه خاتون برای خدمت‌رسانی به زائران بسیج شده است.

■ **نیازمند نظارت و حضور تمام‌قد مدیران اجرایی**

وی تصریح کرد: اتفاق مبارک امسال این بوده که دولت و استان با همه توان پای کار آمده‌اند و معاون اول محترم رئیس‌جمهور، وزیر محترم کشور و استاندار محترم خراسان رضوی نیز طی جلسات متعدد، تمهیدات لازم را برای تحقق بهترین میزبانی اتخاذ کرده‌اند.
رحمتی در پایان گفت: اکنون در مرحله اجرای این برنامه‌ها هستیم و لازمه تحقق کامل آن، نظارت دقیق و حضور تمام‌قد مدیران اجرایی استان است و امیدواریم با اجرای کامل برنامه‌ها، زائران دهه آخر صفر با کمترین مشکل و کمبودی مواجه باشند و بتوانیم نیازهای آن‌ها را تأمین کنیم.

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه خانم زهرا حسین زاده فرزند قربان به شماره شناسنامه ۴۲۱۴ صادره شیروان برابروکالت نامه ۳۲۱۸۴-۱۳۹۷/۱۱/۲۳وکالت تفویضی بشمارات ۳۳۵۶۲-۱۳۹۸/۰۳/۱۳و۳۳۱۴۶-۱۳۹۸/۰۲/۱۲تنظیمی دفتر اسناد رسمی ۱شیروان ازسوی آقای حسین جعفرزاده فرزندصفرعلی به ش ش ۰۸۲۰۱۰۷۵۸۱و به استناد دو برگ استشهادیه گواهی شده دفتر اسناد رسمی شماره ۳۸شیروان جهت دریافت سند مالکیت المثنی نوبت اول به این اداره مراجعه نموده و مدعی است که سند مالکیت شش دانگ یکباب منزل مسکونی به شماره پلاک ۲۴۵۷ فرعی مفروز مجزی شده از یک اصلی، واقع در قطعه۴ شیروان بخش۵ قوچان به آدرس خیابان فلسطین ۲۸-شهید نادری ۴پلاک۸ که متعلق به موکل ایشان میباشد بعلت نامعلومی مفقود شده است با بررسی دفتر املاک معلوم گردند که سند مالکیت اولیه آن بشماره چاپی ۲۰۲۸۶۱ سری الف ۹۵دیل دفتر الکترونیک ۱۳۹۶۲۰۳۰۷۱۱۴۰۰۳۱۹۳به نام موکل نامبرده صادر و تسلیم گردیده است. دفتر املاک بیش ازاین حکایتی ندارد لذا به استناد تبصره یک اصلاحی عانه ۱۲۰ آسامه قانون ثبت مراتب رک نوبت آگهی و متذکر می گردد هرکس نسبت به ملک مورد آگهی معامله ای انجام داده با مدعی وجود سند مالکیت نزد خود میباشد بایستی ظرف ۱۰ روز از تاریخ انتشار آگهی اعتراض خود را به همراه اصل سند مالکیت با سند معامله رسمی به این اداره تسلیم نمائید، بدیهی است در صورت عدم وصول اعتراض در مهلت مقرر با وصول اعتراض بدون ارائه سند مالکیت باسند معامله درستی نسبت به صدور سند مالکیت المثنی و تسلیم آن به متقاضی اقدام خواهد شد. آ-۴۰۱۰۸۴۱۶
تاریخ انتشار آگهی: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲
علی محمودی-رئیس اداره ثبت اسناد و املاک شیروان

آگهی مزایده اموال غیر منقول(اسناد رهنی) کلاسه ۸۳۰۰۰۰۱

موضوع پرونده اجرایی کلاسه ۹۳/۲۶ له بانک توسعه صادرات ایران علیه شرکت شهد ناب یاسوج و آقای حسینعلی روغنی به دلیل عدم پرداخت بدهی به بانک توسعه صادرات ششدانگ یک قطعه زمین مزروعی به شماره پلاک ۱۱ (یازده) فرعی از ۲۶ (بیست و شش) اصلی واقع در اراضی خرم آباد بخش دو مه ولات به فاصله ۲۰ (بیست) کیلومتری از شهرستان مه ولات که به چاه موتور شماره ۷(هفت) چین چین معروف می باشد به مالکیت آقای حسینعلی روغنی فرزند محمد که به نامش در دفتر املاک ۴۶(چهل و شش) صحفه ۹۶۰(نهصد و شصت) ثبت گردیده وتحت شماره ۴۴۳۳ و ۴۴۳۲ (چهار هزار چهارصد سی وسه و چهار هزار و چهارصد سی و دو) مورخه ۲۰/ ۱۱/ ۱۳۸۱ (بیست بهمن یکهزار و سیصد هشتاد و یک)در دفتر اسناد رسمی شماره ۵۷۵(پانصد وهفتادو پنج) تهران در رهن بانک توسعه صادرات ایران قرار گرفته است که طبق نظر کارشناسان رسمی دادگستری مورد وثیقه به مبلغ ۷۷۴۰۰۴۴۹۰۰۰۰ ریال(هفتصد وهفتادو چهار میلیارد و چهار میلیون و چهارصد و نود هزار ریال)ارزیابی و پس از ابلاغ به طرفین قطعی گردیده است لذا پلاک فوق با مساحت ۳۱/ ۸۹ (هشتاد و نه ممیز سی و یک) هکتار سطح زیر کشت باغات پسته با ارقام وسن مختلف(پسته رقم کله قوچی در سه قطعه جمعا به مساحت۳۷ / ۴۵ (چهل و پنج ممیز سی و هفت) هکتار و ، پسته رقم احمد آقایی به مساحت ۱۷ / ۷ (هفت ممیز هفده)هکتار ورقم پسته سفید به مساحت ۱۷/ ۳ (سه ممیز هفده)هکتار و رقم پسته فندقی در دو قطعه جمعا به مساحت۶ /۳۳ سی و سه ممیز شش) هکتار و ۲۷/ ۲۶ (بیست و هفت ممیز بیست و شش) هکتار اراضی زراعی که بافت خاک اراضی نیمه سبک و حاصلخیزی خوب و دارای رگه هایی از شن و در بعضی از نقاط، کیفیت آب مناسب جهت کشت پسته و خاک دارای محدودیت هایی می باشد، می بایست با تغذیه مناسب و مدیریت صحیح باغبانی نسبت به رفع محدودیت های آن اقدام نمود. سیستم آبیاری باغات سطحی با لوله های پلیکای ۲۰۰ (دویست)میلی متری به طول حدود ۳۵۰۰(سه هزار و پانصد) متر و مجموعه باغات دارای جاده بین مزارع مناسب می باشد به منظور حفاظت از باغ و محصول مزرعه کانالی به طول ۲۱۳۰(دو هزار و یکصد و سی) متر در عمق ۲(دو)متر عرض ۳(سه)متر حفر شده است ساعات کارکرد چاهها در مه ولات ۴۲۰۵(چهار هزار و دویست و پنج)ساعت در سال می باشد وبرداشت و استحصال آب به حدود ۱۸۰(یکصد و هشتاد) روز محدود می گردد چاه موصوف برقی با اشتراک ۶۰۳۱۳۸(ششصد و سه هزار و یکصد سی و هشت)دارای پروانه بهره‌برداری به شماره ۳۳/ ۲۵ / ۸۸۹۳۰۸ (هشتصد و هشتاد و نه هزار و سیصد و هشت ممیز سی و پنج ممیز سی و سه) آبدهی ۲۶(بیست و شش) لیتر درثانیه می باشد والکتروموتور عمودی روی آن نصب است در مجموعه فوق سه باب استخر ذخیره آب وجود دارد که یک باب با ورق ژئوممبران پوشش شده با ابعاد ۷ * ۴۵* ۴۵ (چهل و پنج در چهل و هفت) و یک استخر بتنی ۲*۵۰ * ۵۰ (پنجاه در پنجاه در دو) ویک باب فقط عملیات خاکبرداری انجام شده و پوشش انجام نگرفته سایر تاسیسات موجود در داخل مجموعه تولیدی آقا روغنی شامل خانه موتور انبار وخانه کارگری ویک دستگاه کانکس می باشد وحدود ۵۰۰(پانصد) متر فنس کشی انجام گردیده است. که مزایده ملک موصوف از ساعت ۹ الی ۱۲(نه الی دوازده)ظهر روز چهارشنبه مورخه ۲۰ / ۰۷ / ۱۴۰۱ (بیستم مهر ماهیکهزاروچهارصدویک) در محل اداره ثبت اسناد و املاک مه ولات واقع در شهر فیض آباد بلوار خرمشهر جنب جهاد کشاورزی برگزار و به فروش می‌رسد مزایده از مبلغ پایه ۷۷۴۰۰۴۴۹۰۰۰۰ ریال(هفتصد و هفتادو چهار میلیارد و چهار میلیون و چهارصد و نود هزار ریال)شروع و به بالاترین قیمت پیشنهادی نقد فروخته می شود. طالبین به خرید می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر ۵ روز قبل از برگزاری مزایده به این اداره مراجعه و تا نسبت به بازدید محل اقدام گردد لازم به ذکر است پرداخت بدهی های مربوط به آب و برق و اعم از حق انشعاب و یا حق اشتراک و مصرف در صورتی که مزایده دارای آنها باشد و نیز بدهی های مالیاتی و غیره تا تاریخ مزایده اعم از اینکه رقم قطعی آن معلوم شده باشد یا نشده باشد بر عهده برنده مزایده است و در صورت وجود مازاد وجوه پرداختی بابت هزینه های فوق از محل مازاد به برنده مزایده مسترد خواهد شد و نیم عشر اجرایی و حق مزایده نقدا وصول خواهد شد ضمنا چنانچه روز مزایده تعطیل رسمی گردد مزایده روز اداری بعد از تعطیل در همان ساعت و مکان مقرر برگزار خواهد شد.
شرکت در جلسه مزایده منوط به پرداخت ۱۰(ده)درصد از مبلغ پایه کارشناسی به حساب سپرده ثبت(پس از اخذ شناسه واریز)وحضور خریدار یا نماینده قانونی او در جلسه مزایده است.لذا خریدار یا خریداران می بایست تا قبل از شروع وقت مزایده با اخذ شناسه واریز اصل فیش واریزی مبلغ ودیعه ده درصد بنام خود را به همراه درخواست کتبی به واحد اجرا تسلیم وثبت نمایند.
ضمنا برنده مزایده با مکلف است مابه التفاوت مبلغ فروش را ظرف مدت پنج روز از تاریخ مزایده به حساب صندوق ثبت تودیع نماید و در صورتی که ظرف مهلت مقرر مانده فروش را به حساب سپرده ثبت واریز نکند مبلغ مذکور قابل استرداد نبوده و به حساب خزانه واریز خواهد شد. در این صورت عملیات فروش از درجه اعتبار ساقط و مزایده تجدید میگردد. این آگهی پس از تایید فرایند مزایده و ارسال آگهی های سازمان ثبت قرار خواهد گرفت و به منزله انتشار آگهی در روزنامه کثیرالانتشار محلی است. آ-۴۰۱۰۸۴۲۷
تاریخ انتشار آگهی مزایده در سایت سازمان ثبت: ۱۴۰۱/۰۶/۳۱
عبداله گلشن آبادی به آباد رئیس اداره ثبت اسناد و املاک مه ولات

آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۰۹/۲۰ و برابر رأی شماره ۱۴۰۱۶۰۳۰۶۰۰۸۰۰۱۱۷۴ مورخ ۱۴۰۱/۰۵/۱۰ هیئت تعیین تکلیف موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی طرقبه شاندیز تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضی آقای مهدی صادقی قندهاری فرزند غلام حسین شماره ملی ۰۹۳۲۰۵۲۲۲۳ شماره شناسنامه ۴۲۰۰۷ مورد تقاضا و انتقال از محل مالکیت مالک خود متقاضی نسبت به مالکیت سه دانگ مشاع از شش دانگ یک قطعه زمین به مساحت ۲۶۹۰۰ مترمربع قسمتی از پلاک صفر فرعی از نود اصلی واقع در خراسان رضوی بخش شش مشهد حوزه ثبت ملک طرقبه شاندیز محرز گردیده است لذا به موجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آیین‌نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق این روزنامه محلی و کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رأی هیئت الصاق تا در صورتی که اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست را به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می‌نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست. م.الف ۳۸۲ آ-۴۰۱۰۸۴۲۸
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۱/۷/۲ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۱/۷/۱۷
مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک طرقبه شاندیز- حسن ابوترابی

آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۰۹/۲۰ و برابر رأی شماره ۱۴۰۱۶۰۳۰۶۰۰۸۰۰۱۱۷۵ مورخ ۱۴۰۱/۰۵/۱۰ هیئت تعیین تکلیف موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی طرقبه شاندیز تصرفات مالکانه و بلامعارض متقاضی آقای محمدصادقی قندهاری فرزند غلام حسین شماره ملی ۰۹۳۹۳۶۵۸۴۷ شماره شناسنامه ۱۲۹۳ مورد تقاضا و انتقال از محل مالکیت مالک خود متقاضی نسبت به مالکیت سه دانگ مشاع از شش دانگ یک قطعه زمین به مساحت ۲۶۹۰۰ مترمربع قسمتی از پلاک صفر فرعی از نود اصلی واقع در خراسان رضوی بخش شش مشهد حوزه ثبت ملک طرقبه شاندیز محرز گردیده است لذا به موجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آیین‌نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق این روزنامه محلی و کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رأی هیئت الصاق تا در صورتی که اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست را به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می‌نماید صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست. م.الف ۳۸۰ آ-۴۰۱۰۸۴۲۹
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۱/۷/۲ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۱/۷/۱۷
مدیر واحد ثبتی حوزه ثبت ملک طرقبه شاندیز- حسن ابوترابی

هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبتی منطقه سه مشهد

نظر به دستور مواد ۱ و ۲ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ املاک متقاضیانی که در هیئت موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی منطقه سه مشهد مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رأی لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی میگردد:
املاک متقاضی واقع در پلاک ۴۲۹ اصلی بخش ۵ مشهد پلاک ۰ فرعی آقای ایوب مهدیلوی نسبت به ششدانگ یک باب کارگاه سنگبری به مساحت ۵۷۷۶/۹۰ مترمربع واقع در اراضی کال چغوکی خریداری شده از مالک رسمی آقای غلامرضا کامران میباشد. لذا بموجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق این روزنامه و محلی/کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رأی هیئت الصاق تا در صورتی که اشخاص ذینفع به آراء اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست را به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد و یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت مینماید صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست. م.الف ۳۷۰ آ-۴۰۱۰۸۴۳۰
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۱/۷/۲ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۱/۷/۱۷
رئیس ثبت اسناد و املاک- ابوالقاسم نظام‌زاده

هیئت موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبتی منطقه سه مشهد

نظر به دستور مواد ۱ و ۲ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ املاک متقاضیانی که در هیئت موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی منطقه سه مشهد مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رأی لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی میگردد:
املاک متقاضی واقع در پلاک ۲۲۶ اصلی بخش ۵ مشهد پلاک ۳۰ فرعی آقای محمدرضا اسدیان نسبت دو دانگ مشاع از ششدانگ یک باب کارگاه به مساحت ۸۵۱/۱۴ مترمربع واقع در تپه سلام خیابان سوم سنگبری‌ها خریداری شده از مالک رسمی آقای حیدر ناصری میباشد. لذا بموجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق این روزنامه و محلی/کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رأی هیئت الصاق تا در صورتی که اشخاص ذینفع به آراء اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست را به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد و یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت مینماید صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست. م.الف ۳۷۲ آ-۴۰۱۰۸۴۳۱
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۱/۷/۲ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۱/۷/۱۷
رئیس ثبت اسناد و املاک- ابوالقاسم نظام‌زاده

آگهی موضوع ماده ۳ و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی

نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۱۳۹۰/۹/۲۰ املاک متقاضیانی که درهیات موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی آمل مورد رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلامعارض آنان محرز و رای لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد:
املاک متقاضیان واقع در بخش سه ثبت آمل - دهستان دشت، سر ۳۲- اصلی (قریه پلک غربی)
۴۴۲۷ فرعی آقای علی اصغر اسدزاده سنگرودی در ششدانگ یک قطعه زمین با ساختمان احداثی به مساحت ۱۵۷.۱۰ مترمربع خریداری شده بلاواسطه از عباسعلی یوسفی
لذا به موجب ماده ۳- قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ – آیین نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق روزنامه محلی و کثیر الانتشار در شهرها منتشر و در روستاها رای هیات الصاق تا در صورتیکه اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی در روستاها از طریق الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند. معترض باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض مبادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موکول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت مبادرت به صدور سند مالکیت می‌نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست. بدیهی است برابر ماده ۱۳ آئین نامه مذکور در مورد قسمتی از املاکی که قبلا اظهار نامه ثبتی پذیرفته نشده، واحد ثبتی با رای هیات پس از تنظیم اظهار نامه حاوی تحدید حدود، مراتب را در اولین آگهی نوبتی و تحدید حدود به صورت همزمان باطلاع عموم می رساند و نسبت به املاک در جریان ثبت و فاقد سابقه تحدید حدود، واحد ثبتی آگهی تحدید حدود را به صورت اختصاصی منتشر می نماید. م الف ۱۳۸۰۷۰۲ آ-۴۰۱۰۸۴۳۲
تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲ تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۱/۰۷/۱۶
فیض اله ذبیحی سرپرست اداره ثبت اسناد و املاک آمل

آگهی فقدان سند مالکیت

نظر به اینکه آقای نجفعلی خسروی با ارائه دو برگ استشهادیه گواهی امضاء شده تقاضای کتبی جهت دریافت سند مالکیت المثنی نوبت اول به این اداره مراجعه نموده و مدعی گردیده که سند مالکیت ششدانگ پلاک ثبتی ۱۲۱۷ فرعی از ۱۹۶۰اصلی واقع در بخش ۱۱ قاینات شهر قاین واقع در خیابان فروزان نژاد به علت جابجایی مفقود شده است لذا با بررسی ثبت دفاتر املاک و پرونده ثبتی معلوم گردید که پلاک مزبور برابر سند صلح شماره ۹۷۰۳۴- ۱۴۰۰.۶.۲۳ دفتر ۶ قاین از آقای حسین نجفی به آقای نجفعلی خسروی فرزند حبیب الله منتقل که ذیل ثبت دفتر املاک الکترونیک شماره ۱۴۰۰۲۰۳۰۸۰۰۲۰۰۲۰۸۵ سند مالکیت به شماره سریال ۲۹۳۳۳۹ج۹۹ بنام ایشان صادر و تسلیم گردیده و برابر سند رهنی ۹۷۰۳۶ -۱۴۰۰.۶.۲۳ دفتر ۶ قاین در قبال مبلغ ۱۳۶۸۷۴۲۷۸۷ ریال بمدت ۱۲۰ ماه در رهن بانک مسکن قرار دارد و سابقه ای بیش از این ندارد لذا مراتب به استناد ماده ۱۲۰ آئین نامه اصلاحی قانون ثبت مصوب ۸۰/۱۱/۸ یک نوبت آگهی و متذکر می گردد که هر کس نسبت به ملک مورد آگهی معامله ای انجام داده که در این آگهی ذکر نشده و یا مدعی وجود سند مالکیت نزد خود می باشد باید تا ده روز پس از انتشار آگهی به این اداره مراجعه و اعتراض خود را ضمن ارائه اصل سند مالکیت یا سند معامله تسلیم نماید و اگر ظرف مهلت مقرر اعتراض نرسد و یا در صورت اعتراض اصل سند مالکیت یا سند معامله ارائه نشود سند مالکیت المثنی نوبت اول صادر و به متقاضی تسلیم خواهد شد. آ-۴۰۱۰۸۴۳۳
تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲
غلامرضا صادقیان-رئیس اداره ثبت اسناد واملاک قاین

آگهی تحدید حدود اختصاصی

پیرو آگهی قبلی که به موجب ماده ۱۴قانون ثبت منتشر گردیده اینک بر حسب درخواست واصله مستند به ماده مذکور و ماده ۶۱ آئین نامه قانون ثبت، تحدید حدود یک قسمت از املاک واقع در قطعه ۶ درگز بخش ۷ قوچان در ساعت اداری در تاریخ مندرج در متن آگهی انجام و به شرح ذیل آگهی می گردد:پلاک۶۲-اصلی قریه حق وردی قطعه ۶ درگز بخش ۷ قوچان
پلاک ۱۱۷ فرعی مجزی شده از ۶۲-اصلی خانم فریده طاهری ششدانگ قطعه زمین واقع در روستای حق وردی
تاریخ تحدید:۱۴۰۱/۰۸/۰۲
لذا به موجب ماده ۱۴ قانون ثبت به صاحبان املاک و مجاورین شماره های فوق به وسیله این آگهی اخطار می گردد که در روز و ساعت مقرر در این آگهی در محل حضور بهم رسانندو چنانچه هر یک از صاحبان املاک و یا نماینده قانونی آنها در موقع مقرر حاضر نباشند مطابق ماده۱۵ قانون مزبور ملک مورد آگهی با حدود اظهار شده از طرف مجاورین تحدید خواهد شد و اعتراضات مجاورین نسبت به حدود و حقوق ارتفاقی و نیز صاحبان املاکی که در موقع مقرر حاضر نبوده اند مطابق ۲ تبصره ماده واحده قانون تعیین تکلیف پرونده های معترض ثبتی معترضین می‌بایست از تاریخ تسلیم اعتراض به اداره ثبت اسناد ظرف یک ماه دادخواست اعتراض خود را به مرجع ذیصلاح قضایی تقدیم و گواهی لازم را از مرجع مذکور اخذ و به این اداره تسلیم نمایند. آ-